

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

## اشکال دوم بر استدلال به آیه سوره فصلت بر عدم تحریف قرآن

اشکال دوم وارد بر استدلال به آیه سوره فصلت، این است که در این آیه شریفه عنوان باطل وجود دارد، و ما در این که بر تحریف قرآن باطل صدق کند، تأمل و اشکال داریم. این یکی از اشکالاتی است که ظاهراً مرحوم حاجی نوری در **فصل الخطاب** عنوان فرموده است که باید برای ما محرز شود که عنوان باطل بر تحریف هم صدق می‌کند؛ در حالی که در صدق عنوان باطل بر تحریف قرآن تأمل داریم. منشأ تأمل این است که اینجا باید به حکم وحدت سیاق در « باطل من بین یدیه و باطل من خلفه » وحدت مراد باشد؛ در آیه شریفه می‌فرماید: قرآن کتابی است که **لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ** پیش و پس از قرآن، بعد از نزول قرآن باطلی نیست. که ما «من بین یدیه» را به زمان نزول قرآن و «من خلفه» را به بعد از نزول قرآن معنا کردیم. مستشکل می‌گوید آیا این تحریفی که الآن محل دعوا و جنجال است، بر «من بین یدیه» قابل صدق است؛ چگونه تصور می‌شود که ما بگوییم در زمانی که قرآن نازل می‌شده، خدا می‌خواهد بگوید در آن زمان تحریف راه ندارد؛ آن موقع که اصلاً تحریف امکان ندارد؛ چون تحریف محل بحث، تحریف به دست بشر است؛ یعنی عده‌ای می‌گویند آیات این قرآن بعداً به دست بشر کم یا زیاد شده است. بنابراین، تحریف مورد ادعا در زمان نزول قرآن امکان ندارد. در اینجا به قرینه وحدت سیاق، چون این تحریف با «من بین یدیه» سازگاری ندارد، باید «من خلفه» را هم طوری معنا کنیم که شامل تحریف نشود. وحدت سیاق این اقتضا را دارد. پس، خلاصه اشکال این شد که در صدق باطل بر تحریف، تأمل داریم و منشأ تأمل و اشکال این است که باید وحدت سیاق را رعایت کنیم؛ وحدت سیاق به ما اجازه نمی‌دهد که بگوییم اینجا مراد از باطل، تحریف است؛ برای اینکه «من بین یدیه» با تحریف سازگاری ندارد.

**پاسخ مرحوم آیت الله العظمی فاضل از اشکال دوم** مرحوم آقای خوئی این اشکال را در **البيان** ذکر فرموده‌اند، اما والد راحل ما رضوان الله تعالی علیهم این اشکال را ذکر کرده و از آن جواب داده‌اند. ایشان می‌فرمایند: در این که تحریف یکی از مصادیق واضح مفهوم بطلان است، اصلاً تردیدی نداریم. و ما در آنچه که منشأ تأمل شما شده، خدشه وارد می‌کنیم. درست است که وحدت سیاق ما را به وحدت مراد ملزم می‌کند، اما وحدت سیاق در جایی است که پای افراد در میان باشد؛ و وقتی مسئله افراد در میان باشد، می‌گوییم باید مراد از همه افراد یکی باشد و يك معنای مشترکی وجود داشته باشد. وقتی پای افراد در کار بود، نمی‌توانیم بگوییم فرد اول تحت يك مفهوم، فرد دوم تحت مفهوم دومی، و فرد سوم تحت مفهوم سومی است؛ بلکه همه افراد باید تحت يك مفهوم کلی داخل شوند، و آنهم يك مفهوم است. اما در اینجا مسئله افراد مطرح نیست و بلکه يك مفهوم عام کلی تحت عنوان باطل داریم. «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ» سؤال اصلی ما این است که از باطل فرد اراده شده یا مفهوم؛ اصلاً در اینجا از باطل، افراد اراده نشده است و فقط يك مفهوم عامی اراده شده است که يك مصداقش تحریف به زیاده و تحریف به نقیصه است.

عبارت ایشان این است: « ولا مجال لملاحظة وحدة المراد فان الحكم لم يتعلق بالأفراد حتي تلاحظ وحدة المراد؛ بل بنفس

**الطبيعة في السابق و اللاحق** » حکم به خود طبیعت باطل تعلق پیدا کرده است سابقاً و لاحقاً. مناقشه در پاسخ فوق اینجا به نظر ما می‌رسد که بشود در این جواب مناقشه کرد. آن مناقشه این است بالاخره شما «من بین یدیه و لا من خلفه» را چه می‌کنید؟ بالاخره اینها دو فرد و دو مصداق هستند؟ این مطلب خودش يك مطلب خیلی دقیق و ظریفی است که وحدت سیاق را جایی مطرح می‌کنیم که پای افراد در کار است، اما جایی که يك مفهوم کلی است، وحدت سیاق معنا ندارد؛ اما اشکال مستشکل و مرحوم حاجی این است که شما «من بین یدیه و لا من خلفه» را دارید و در آیه، اینها بالاخره دو فرد از باطل هستند؛ بنابراین، باید هر معنایی که در «من بین یدیه» راه پیدا می‌کند را در «من خلفه» هم بیاوریم. و معنایی که در «من بین یدیه» راه پیدا نمی‌کند در «من خلفه» هم راه پیدا نمی‌کند. بنابراین، این مناقشه بر این جواب وارد است. پاسخ استاد محترم از اشکال دوم به نظر ما، جواب از اشکال این است که قرآن ادعا می‌کند تحریف در آن راه پیدا نمی‌کند؛ شما از اول فکر کردید، دایره‌اش به انسان است؛ بلکه، اصلاً مراد این نیست.

خداوند می‌فرماید آنچه که از خداوند تبارک و تعالی نازل می‌شود، بعینه در قلب مبارک پیامبر می‌آید و آنچه که از زبان پیامبر هم صادر می‌شود، همان است که نازل شده و همین هم باقی می‌ماند. در جلسه گذشته عرض کردیم «لا یأتیه الباطل من بین یدیه» یعنی در حین نزول قرآن هیچ کمی و زیادی، توسط هیچ موجودی - چه انسان و چه غیر انسان، چه نبی و چه غیر نبی - در کلام الهی راه پیدا نمی‌کند؛ در حین نزول قرآن هیچ سر سوزنی تغییر و بطلان در کلام الهی راه پیدا نمی‌کند. بنابراین، مسئله تحریف منحصر به تحریف به دست بشر نیست. اشکال سوم بر استدلال به آیه سوره فصلت بر عدم تحریف قرآن اشکال سومی که در این آیه شریفه مرحوم حاجی نوری بیان کرده، این است که تفسیر شما مبني بر آن که آیه را به تحریف معنا کرده و می‌گویید از آیه استفاده می‌شود که تحریف در قرآن راه پیدا نمی‌کند، **هذا تفسیر جدید لم یقول به احد من المفسرین**. حاجی نوری می‌گوید شما کتاب‌های تفسیری و کلمات مفسرین را ببینید، احادی نیامده آیه را اینطوری تفسیر کند.

می‌گوید: شیخ طوسی در تبیان می‌گوید: **قوله تعالی لا یأتیه الباطل قبل فی معناه اقوال خمسة**، پنج قول اینجا ذکر می‌کند که هیچ کدام از این پنج قول به مسئله تحریف اشاره نمی‌کند. اما آن پنج قول، **احدها معنای اول لا یأتیه الباطل، انه لا تعلق به الشبهة من طریق المشاکلة**، مشکله در اینجا به معنای اشکال است؛ یعنی اگر کسانی در مقام اشکال در آیند، شبهه‌ای به این آیات قرآن وارد نمی‌شود. اگر در جایی، آیه‌ای معنایی داشته باشد و کسی بخواهد به آن معنا اشکال کند، شبهه‌ای به آن راه پیدا نمی‌کند، **لا تعلق به الشبهة من طریق المشاکلة و لا الحقیقة من جهة المناقضة** دیگری نمی‌تواند يك مطلب حقی بیاورد تا با این مطلب حق قرآن مناقضه پیدا کند **فهو الحق المخلص الذي لا یلیق به الانس**، قرآن يك حق خالصی است که انسان در آن راه ندارد؛ یعنی نه می‌تواند به آن اشکال کند و نه می‌تواند تناقضی برای آن ذکر کند. این معنای اول ربطی به تحریف ندارد؛ یعنی در همین معنایی موجوده، آیات موجوده نه قابل اشکال است و نه مسئله تناقض در آن مطرح است. معنای دوم: **قال قتادة معناه لا یقدر الشیطان ان ینتقص منه حقاً ولا یزید فیہ باطلاً** شیطان نمی‌تواند حقی را از قرآن کم کند و یا باطلی را اضافه کند. اینجا هم می‌گوید این معنای دوم ربطی به تحریف محل بحث ندارد؛ چون تحریف محل بحث مربوط به تحریف انسان است؛ اما شیطان که قبل از نزول قرآن به آسمان‌ها راه داشت، قضایایی که در آسمان‌ها بین ملائکه واقع می‌شد را متوجه می‌شد؛ بنابراین، این آیه می‌گوید که شیطان نمی‌تواند در قرآن کم و زیاد کند.

معنای سوم: **معناه لا یأتی بشيء یوجب بطلانه مما وجده قبله ولا معه ولا مما یوجد بعده**، چیزی که موجب بطلان این کتاب شود، نمی‌آید و نیست؛ چه چیزی که قبل از قرآن بوده و چه چیزی که با قرآن باشد و چه آن که بعد از قرآن است. **وقال الضحاک: لا یأتیه کتاب من بین یدیه بیطله ولا من خلفه، أي: ولا حدیث من بعده یکذبہ**. پس، این هم معنای سوم که يك چیزی نباید آنچه را که الآن در قرآن موجود است را ابطال کند، نیست؛ به عنوان مثال، در قرآن آمده که به خدا شرک نورزید، حالا در تورات یا در انجیل یا در يك کتاب دیگری بیاید و با این معنا بخواهد مخالفت کند، نیست. در اینجا هرچند مرحوم شیخ در تبیان فرموده اینها پنج معناست؛ ولی به نظر ما، این معنای سوم به همان معنای اول بر می‌گردد؛ که **لا تعلق به الشبهة من طریق المشاکلة و لا الحقیقة من طریق المناقضة** نه شبهه وارد می‌شود و نه تناقض توهم می‌شود. معنای چهارم: **الرابع. قال ابن عباس:**

معناه لا يأتیه الباطل من أول تنزیله ولا من آخره از اولین تنزیل و آخرین تنزیل باطل در آن راه پیدا نمی‌کند؛ یعنی در خود این تنزیل، باطل راه ندارد؛ آیاتی که بعد از اولین آیه می‌آید با آیه اول یا با آیات قبل هیچکدام باهم تهافتی ندارد. طبق این معنای چهارم در خود قرآن هیچ آیه‌ای مبطل دیگری نیست.

معنای پنجم: **والخامس - أن معناه لا يأتیه الباطل في اخباره عما تقدم ولا من خلفه ولا عما تأخر** . در این معنا، منظور از «من بین یدیه» خبرهای گذشته و منظور از «من خلفه» خبرهای آینده است که در خبر دادن قرآن از این اخبار، کذب راه پیدا نمی‌کند. پس، اشکال سوم مرحوم حاجی نوری این است که این تفسیر شما با هیچ یک از تفاسیر مفسرین مطابقت ندارد؛ و گویا مرحوم حاجی می‌گوید بالاخره در قرآن اینطور نیست که هر کسی بیاورد هر طوری بخواهد تفسیر کند؛ بلکه ما باید ببینیم کسانی که در زمان نزول آیه بودند مثل ابن عباس و قتاده و دیگران که قریب العصر بودند، آنها چه فهمیدند و همان را معنا کنیم. پاسخ مرحوم آیت الله العظمی فاضل از اشکال سوم والد راحل مارضوان الله علیه در جواب از این اشکال می‌فرمایند: اصل اولی در تفسیر قرآن، ظواهر قرآن است؛ ملاک ما این است که ببینیم آیات شریفه در چه معنایی ظهور دارد؛ و در اینجا تردیدی نداریم که باطل يك عنوان عامی دارد؛ و هرچند مفسرین قبل هم این معنا را نگفته باشند، می‌توان به آن اخذ کرد. مگر آراء مفسرین قبل برای ما اعتباری دارد؛ ما هستیم و ظاهر آیه. فرمودند: **وقول المفسرين لم يقم دليل علي الاعتباره دليلي بر اعتبار قول مفسرين نداریم. بنابراین، اشکال سوم هم به این بیان جواب داده می‌شود.**

پاسخ آیت الله جوادی آملی از اشکال سوم جواب دیگر که در کتاب **نزاحت قرآن از تحریف** توسط استاد بزرگوار ما آیت الله جوادی آملی حفظه الله بیان شده، این است که وقتی به صفحه 320 از جلد 6 کتاب **تبیان ذیل آیه سوره حجر «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»** مراجعه کنیم، آنجا شیخ طوسی از قتاده نقل می‌کند که منظور این است که قرآن را از زیاده و نقصان حفظ می‌کنیم؛ و در ادامه آمده است که نظیر این آیه‌ی سوره حجر، سخن خداوند در سوره فصلت است که فرموده: **«لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ»**؛ یعنی شیخ طوسی که خودش یکی از مفسرین است نیز گفته نظیر همین معنایی که قتاده در آیه سوره حجر گفته، در آیه سوره فصلت هم می‌آید. ثانیاً، فخر رازی هم در جلد 14 صفحه 132، در ذیل همین آیه **«لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ»** وجوهی را گفته است که یکی از آن وجوه این است که در قرآن زیاده و نقصان راه پیدا نمی‌کند و وزن این آیه را وزن آیه سوره مبارکه حجر قرار داده است. پس، خلاصه جواب از اشکال سوم این شد که اولاً قول مفسرین اعتباری ندارد؛ چون ملاک ما در تفسیر قرآن، ظواهر است؛ یکی از اصول تفسیر، ظواهر قرآن است. و اینجا کلمه باطل ظهور در يك معنای عام وسیعی دارد؛ و ثانیاً اصلاً مطلب اینها از جهت صغری درست نیست؛ و مفسرین متعددی به همین معنای تحریف در این آیه شریفه اشاره کرده‌اند. **وصلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين.**